



جزوه‌ی درون‌سازمانی «مدیریت توحش» [۱] را سال ۲۰۰۴ یکی از کادرهای برجسته‌ی القاعده تألیف کرد. این جزوه در سال ۲۰۰۶ به انگلیسی برگردانده شد. نام مستعار نویسنده‌ی جزوه، ابی بکر ناجی است. به ادعای شبکه‌ی العربیه، [۲] نام حقیقی نویسنده محمد خلیل الحکایمه یا محمد حسن خلیل الحکیم است.

خلیل الحکیم، با نام سازمانی «ابو جهاد المصری» از گروه «جماعت الاسلامیه» (گروهی جهادگرا که محل فعالیت آن مصر است) به القاعده پیوست. او به‌نوعی مسئول پروپاگاندای القاعده محسوب می‌شد و در رسانه‌های القاعده از جمله «صوت الجهاد» فعالیت می‌کرد.

خلیل الحکیم که می‌توان او را از جمله استراتژیست‌های شبکه‌ی القاعده محسوب کرد، چندین جزوه‌ی درون‌سازمانی دیگر نیز تألیف کرده است. از آن میان، می‌توان به «افسانه‌ی پندار» [۳] اشاره کرد. جزوه‌ای که در آن با دقت و وسواسی حساب شده، به خلل و فرج امنیتی سازمان‌های اطلاعاتی - امنیتی ایالات متحد می‌پردازد. این جزوه از نظر سازمان‌های امنیتی غربی خطرناک و دارای محتوای تروریستی ارزیابی شده و حمل و نگهداری آن مشمول قوانین ضد تروریسم می‌شود.

خلیل الحکیم، در اکتبر ۲۰۰۸ در وزیرستان شمالی به دست هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی کشته شد، او آن قدر زنده ماند که برآمدن و تبلور یافتن ایده‌ها و نوشته‌هایش را در جنبش داعش شاهد باشد. ایده‌هایی به‌غایت خطرناک، که اکنون در حال درنوردیدن خاورمیانه است.

## داعش یا القاعده؟

پیش از بررسی محتوای متن جزوه باید به تمایزات و احتمالاً ریشه‌های مشترک داعش و القاعده اشاره کرد. یکی از کلیدی‌ترین چهره‌های بنیان‌گذار داعش یا «دولت اسلامی عراق و شام»، ابومصعب الزرقاوی است. الزرقاوی تا زمان مرگ‌اش در سال ۲۰۰۶ رسماً از نام داعش برای گروه خود استفاده نکرد، اما تشکیلات او پایه‌ی مهمی برای گروه مذکور شد.

الزرقاوی، در افغانستان تعلیم نظامی دیده بود، و با اشغال افغانستان و آغاز درگیری‌ها در عراق، خود را به عراق رساند و گروهی تحت عنوان «جماعت توحید و الجهاد» تأسیس کرد. از سال ۲۰۰۴ به رهبری بن لادن سوگند وفاداری خورد و رسماً به‌عنوان رهبر شاخه القاعده در عراق منصوب شد. [۴]

ارگان رسمی داعش که به زبان انگلیسی منتشر می‌شود، نشریه‌ی «دابق» نام دارد. در تمام شماره‌های این نشریه، به قطعاتی برخورد می‌کنیم که از زبان الزرقاوی نقل شده است، هرچند که باید به‌خاطر داشت تأثیر الزرقاوی بر داعش، تنها تأثیری ایدئولوژیک نیست و بیش از آن بر ساختار تشکیلاتی داعش و عمل‌گرایی آن اثر گذاشته است.

از سوی دیگر، در میان گرایش‌های سیاسی موجود که به رشد داعش یاری رساندند، به هیچ روی نمی‌توان نقش حزب بعث و افسران باقی مانده از ارتش صدام را نادیده گرفت. عزت ابراهیم‌الدوری [۵] معاون سابق صدام حسین که اخیراً در نبردهای تکریت عراق کشته شد در سازمان‌دهی افسران و نیروهای پراکنده‌ی حزب بعث نقش بسیار مؤثری ایفا کرد. برخی معتقدند که دوری و تشکیلات برجای مانده از حزب بعث، در تصرف موصل نقش مهمی ایفا کرده‌اند. [۶] نکته‌ی مهم، هم‌راهی و هم‌پیمانی دو جریان به‌ظاهر متمایز از یکدیگر در رسیدن به اهداف مشترک است. حزب سکولار بعث در کنار ضدسکولارترین گرایش‌های سیاسی - اجتماعی خاورمیانه: از یک‌سو، حزبی که معتقد به جدایی دین از سیاست است، از سوی دیگر، بنیادگرایانی که هدف‌شان حاکم کردن شریعت بر امور سیاسی است.

آن‌چه بی‌تردید نقش تعیین‌کننده در زمینه‌سازی برای موفقیت‌های داعش در عراق داشته سیاست‌های تحمیلی پل برمر، نخستین فرماندار نظامی عراق، و نیز دولت‌های حاکم بر بغداد طی دوران بعد از اشغال نظامی است که به گسترش جنبش‌های جهادی منتهی شد. سیاست بعثی‌زدایی از ارتش عراق که به تصفیه‌ی صدها هزار کادر نظامی از ارتش منجر شد، از اولین اقدامات برمر بود. افسران تصفیه شده با احساس حقارت خود را مستحق

انتقام می‌دانستند؛ در عین حال که خصوصی‌سازی گسترده‌ی برمر و عملاً فروش منابع ملی عراق بر شکاف طبقاتی و آماده‌سازی پیاده نظام برای این جنبش‌ها غیرقابل انکار است.

می‌توان به حضور پر رنگ، افسران سابق حزب بعث [۷] در رده‌بندی تشکیلاتی داعش اشاره کرد، مثلاً ابوایمن العراقی [۸] که سابقاً سرهنگ اطلاعات نیروی هوایی عراق بوده است، اکنون مسئولیت شورای نظامی داعش را بر عهده دارد. [۹]

وجهه‌ی ایدئولوژیک داعش بر عهده‌ی نظریه‌پردازان القاعده، و وجهه‌ی نظامی و عملیاتی داعش بر عهده‌ی افسران حزب بعث و نظامیان حرفه‌ای ارتش سابق عراق است. از این رو، با این نگاه به ساختار داعش، درک تصرف سریع شهرهای عراق و سوریه چندان پیچیده به نظر نمی‌رسد. کادر عملیاتی و فرماندهی نظامی داعش را نظامیان حرفه‌ای تشکیل داده‌اند که در میان آن‌ها حتی افرادی با تجربه‌ی جنگ ایران و عراق نیز یافت می‌شود. نتیجه آن‌که، برخلاف تصویری که داعش از فتح مناطق شهری ارائه می‌دهد که در آن‌ها، نوجوانانی با تابعیت بریتانیا یا فرانسه و دانمارک، در صف اول فاتحان قرار گرفته‌اند، عملیات نظامی پیچیده و دقیقی که به تصرف مناطق شهری منجر شده، تنها از عهده‌ی نظامیان حرفه‌ای برمی‌آید.

هرچند که به سادگی می‌توان تشخیص داد که داعش تکامل یافته‌ی القاعده است، اما اصولاً درگیری بین داعش و القاعده بسیار فراتر از درگیری نظری است. در سوریه، «جبهه النصره»، که به عنوان شاخه‌ی القاعده در سوریه شناخته می‌شود با داعش بر سر کنترل مرزهای تحت نفوذ خود درگیری نظامی داشته‌اند. [۱۰][۱۱] در فوریه‌ی ۲۰۱۴، ایمن الظواهری رهبر القاعده به طور رسمی، هرگونه ارتباط القاعده با داعش را نفی کرد. [۱۲] داعش و القاعده، امروز دو رقیب منطقه‌ای محسوب می‌شوند، در حالی که در زمانی نه‌چندان دور داعش در زهدان القاعده نضج گرفت و بالید.

### عملیات انتحاری: استراتژی یا تاکتیک

می‌توان به یک تمایز جدی بین داعش و القاعده اشاره کرد. تمایزی که در عملیات انتحاری که توسط هر دو گروه انجام می‌شود، تجلی می‌یابد. داعش به عملیات انتحاری به شیوه‌ی تاکتیکی نگاه می‌کند، در عوض، القاعده به عملیات انتحاری دیدی استراتژیک دارد.

از مهم‌ترین عملیات القاعده می‌توان به عملیات نایروبی و شرق آفریقا و عملیات یازده سپتامبر اشاره کرد. رشته عملیاتی با حجم تلفات بسیار بالا و تاثیرات گسترده‌ی تبلیغاتی، که البته به تمامی مبتنی بر عملیات انتحاری بود. از سوی دیگر مهم‌ترین فعالیت‌های داعش، تصرف و قبضه‌ی قدرت سیاسی در بخش‌های مختلف عراق و سوریه است. عملیات‌هایی که در آن فعالیت انتحاری تنها به عنوان یک تاکتیک اثربخش به کار برده شده است.

از همین تمایز می‌توان به تمایز اساسی و ریشه‌ای‌تر دو جریان پی برد، تمایز بین گروه پیشتاز برای تشکیل دولت، و دولت ساخت‌یافته برای قبضه‌ی قدرت سیاسی. نظریه‌ی گروه پیشتاز را می‌توان در کتاب رژی دبره با عنوان «انقلاب در انقلاب» مشاهده کرد. در این کتاب، توضیح مفصلی از نحوه‌ی عملکرد گروه پیشتاز ارائه می‌شود، و از آن با عنوان موتور کوچک نام برده می‌شود. گروه پیشتاز (موتور کوچک) باید جامعه (موتور بزرگ) را به حرکت اندازد. تشکیلات پیچیده‌ی القاعده کاریکاتوری مسخ شده از گروه پیشتاز است. البته گروه پیشتازی که آبشخور ایدئولوژیکش به‌غایت ارتجاعی است. سیدقطب، [۱۳] از نظریه‌پردازان و بنیان‌گذاران اخوان المسلمین، و همچنین بسیاری از طرفداران اسلام سیاسی در خاورمیانه نیز معتقد به ایجاد یک گروه پیشتاز بودند. الگوی سازمان‌یابی القاعده مبتنی بر همین تز است. اصولاً تا پیش از بهار عربی حضور جریان‌های القاعده در کشورهای اصلی کانون بهار عربی یعنی تونس و مصر نمایان نبود. اولین حضور جهادی‌ها بعد از مداخله‌ی نظامی در لیبی و سپس بعد از سرکوب جنبش مسالمت‌آمیز مردم در سوریه رخ داد.

در عوض، داعش مبتنی بر تز موتور کوچک که محرک موتور بزرگ می‌شود نیست! داعش حتی در نام سازمانی خود نیز دولت محور است. ساختار یک دولت حاضر و آماده را دارد که باید تنها به قبضه‌ی قدرت سیاسی دست یازد. داعش، دولتی تشکل یافته است که حتی زحمت تمرکز بر توده‌ها را نیز به خود نمی‌دهد؛ ص. ۲۱: «به یاد داشته باشید، وقتی که می‌گوییم توده‌ها یک عامل پرزحمت‌اند، مراد ما این نیست که جنبش ما مبتنی بر توده‌هاست. می‌دانیم که آنان به علت آن‌چه که حکومت‌های طاغوت در ساختارشان خلق کرده‌اند، قابل اعتماد نیستند.»

اگر القاعده مدعی است با ایثارگری، روحیه‌ی مقاومت را در میان امت پراکنده سازد، داعش، خود را یک‌سره دولتی می‌داند که باید حل و فصل امور سیاسی و مدیریت را برعهده گیرد. نگاه تاکتیکی داعش به عملیات انتحاری، همراه و هم‌پای همین دولت‌ساخت یافته است. اگر برای تصرف منطقه‌ای اقدامی صورت می‌گیرد، افرادی که برای عملیات انتحاری انتخاب شده‌اند تنها به مثابه یک سلاح در کنار سلاح‌های دیگر به کار گرفته می‌شوند. قرار نیست که با عملیات انتحاری به عنوان یک اصل نظامی برخورد شود، از قضا هرچه تلفات اندک، برای پیش‌برد اهداف بهتر است. تغییر اصولی از گروه پیشتاز به دولت ساخت‌یافته، مسئله‌ای است که در متن این جزوه شاهد آنیم. آنچه که در این جزوه به عنوان خلافت اسلامی یاد می‌شود، همین تغییر ایده‌ی گروه پیشاهنگ به دولت ساخت‌یافته است.

به‌اختصار، می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که جزوه‌ی «مدیریت توحش» بازتاب و نمود تغییرات عینی در سطح رخدادهای واقعی اجتماعی است. پس از اشغال عراق، زمین‌گیر شدن القاعده در افغانستان، بلااستفاده ماندن استراتژی عملیات انتحاری با هدف به‌شوق آوردن امت (توده‌ها)؛ و مواردی از این دست همگی، جنبش‌های جهادی را به تأمل و بازخوانی در استراتژی و تاکتیک خود فراخواند.

مثلاً انجام عملیات انتحاری در مسجد، در بازار، در صف بیکاران، در مدرسه و غیره، و یا بریدن سر گروگان‌ها تا پیش از اشغال عراق امری عادی و تکرارشونده نبود و یا دست‌کم توجیحات شرعی محدودی داشت، چه رسد به زنده‌زنده سوزاندن گروگان در قفس آتش. [۱۴] پیش از این، دشمن و هدف اصلی، حکومت‌های به اصطلاح طاغوت یا ارتش دشمن بود و جایی برای حمله به غیرنظامیان و شهروندان به لحاظ سیاسی خنثی وجود نداشت. این تغییر، نمود خود را در متونی از نوع جزوه‌های درون‌سازمانی القاعده (مثل «مدیریت توحش») نشان می‌دهد. لذا، می‌توان مدعی شد که جزوه‌ی «مدیریت توحش» روایت شبکه‌ی القاعده از داعش را ارائه می‌دهد و از طریق این جزوه، نه تنها با مسائل عینی روبه‌رو می‌شود که رؤیاهای دور و دراز خود را در داعش (که قرار است آینده تحقق این رؤیاهای خوفناک باشد) می‌بیند.

### متن جزوه

برای بررسی بیشتر، بهتر است که نخست به اختصار، جزوه را مرور کنیم. ایده‌ی اصلی جزوه پیرامون چگونگی بساختن یک خلافت اسلامی و کنترل حکومت توسط نظام خلیفه‌گری است. متن مدعی است که پس از قرارداد ۱۹۱۶ (ص. ۵) و سقوط خلافت اسلامی وضعیتی در جهان اسلام مسلط شده که از آن با عنوان توحش نام می‌برد. این وضعیت البته (ص. ۷) پس از به افول گذاردن قدرت دو بلوک مستقر یعنی شوروی و ایالات متحد، حادث شده است. بر این باور است که باید توحش یا بربریت حاصل از بی‌قدرتی را مدیریت کرد. در ص ۱۱: «... می‌توان فهمید که هنگامی که یک دولت بزرگ یا امپراتوری سقوط می‌کند، (چه اسلامی چه غیر اسلامی) و دولتی جایگزین آن نشود که در قدرت با دولت پیشین برابر باشد یا به لحاظ توانایی کنترل زمین‌ها و نواحی آن با گذشته قابل قیاس باشد، بنا به طبع بشر، زمین‌ها و نواحی آن دولت مطیع چیزی می‌شوند که «حکومت توحش» نامیده می‌شود. لذا، مدیریت توحش، مختصراً به عنوان مدیریت هرج و مرج توحش تعریف می‌شود.»

نبود قدرت مسلط و تمرکز قدرت در سطح جهان پس از پایان جنگ سرد یکی از دغدغه‌های اصلی متن و علت برنامه‌ریزی برای برون‌رفت از این بحران است. در ص ۴: «مدیریت توحش، مرحله‌ی سپسینی است که امت از آن عبور می‌کند و به عنوان بحرانی‌ترین مرحله در نظر گرفته می‌شود. اگر در مدیریت این توحش موفق باشیم، آن مرحله (به لطف خدا) پلی خواهد بود به سوی دولت اسلامی‌ای که از زمان سقوط خلافت منتظر ما بوده است. اگر شکست خوریم (به خدا پناه می‌بریم از آن) به معنای پایان آن مسئله نیست، در عوض، این شکست به افزایش توحش منتهی خواهد شد. ... افزایش توحش، که از شکست ناشی می‌شود، بدترین اتفاقی نیست که ممکن است اکنون یا دهه پیش (دهه ۹۰) یا پیش از آن بیافتد. در عوض، منفورترین سطح توحش هنوز از ثبات زیر سایه‌ی نظام کفر چندین درجه کمتر است.»

در متن، به این موضوع پرداخته می‌شود که مدیریت توحش با مدیریت هرج و مرج کمی متمایز است، همان‌گونه که از نظر متن امت با توده متمایز است. ص ۱۱: «چرا این وضعیت را مدیریت توحش یا مدیریت آشوب توحش

می‌نامیم و نه مدیریت آشوب؟ زیرا، این مدیریت یک شرکت تبلیغاتی نیست، یا نهادی که از آشوب در رنج است. یا گروهی از همسایگان در منطقه‌ای مجاور. حتی جامعه‌ای مسالمت‌آمیز که از هرج و مرج آسیب می‌بیند. در عوض، بسیار مبهم‌تر از هرج و مرج است، پیش از تسلیم شدن به هیئت اجرائی، منطقه توحش در شرایطی است که بیشتر یادآور شرایط افغانستان پیش از کنترل طالبان است. منطقه‌ای که تسلیم قانون جنگل در ابتدایی‌ترین شکل آن شده است. جایی که در آن مردمان نیک و حتی فرزندان در میان گناه‌پیشه‌گان سودای کسی را دارند که این توحش را مدیریت کند».

متن بر این باور است که هرج و مرج ناشی از توحش و عدم استیلای یک قدرت واحد در منطقه‌ای خاص، تنها به مدد کسانی که او هیئت اجرائیه توحش می‌نامد و سودای برپایی خلافت اسلامی دارند، کنترل و نهایتاً مدیریت می‌شود.

مختصراً ویژگی‌های ایده‌آل مدیریت توحش را چنین بر می‌شمارد، ص ۱۱: «گسترش امنیت داخلی؛ تهیه‌ی غذا و درمان پزشکی؛ امنیت‌بخشی به منطقه توحش از حملات دشمنان؛ برپایی عدالت شریعت در میان مردمی که در منطقه توحش می‌زیند؛ بالا بردن سطح اعتقاد و کارایی رزمی در میان آموزش‌های نسل جوان منطقه توحش و برپایی یک جامعه جنگجو در تمامی سطوح و در تمامی افراد؛ تلاش برای گسترش علم شریعت و علم دنیوی؛ پخش کردن جاسوس‌ها و تلاش برای برپایی یک آژانس امنیتی کوچک‌ساختار؛ متحد ساختن قلوب مردم جهان به وسیله‌ی پول و...».

با افول هژمونی ایالات متحد، فساد سیاسی و اقتصادی هم‌پیمانان استراتژیک غرب در خاورمیانه، سیاست‌های مالی نولیبرالی و مسائلی از این دست، برآمدن و زاده شدن چنین جنبش‌هایی در منطقه‌ی ما دور از انتظار نیست. سودای خلافت داشتن، پیش از آن که ناظر به بازگشت به عصری مهجور باشد، سودای دستیابی به آرامشی است که سیاست‌های دولت‌های نولیبرال خاورمیانه از توده‌های (نه امت‌ها!) دریغ داشته، نیاز به حکومتی پاسخگو و مسئولیت‌پذیر در قبال شهروندان؛ هرچند که مسئولیت‌پذیری داعش در این مورد کمی بیش از حد لازم به نظر می‌رسد!

مابقی متن چندان موضوع ناگفته‌ای را مطرح نمی‌کند و بیشتر به جست‌وجو پیرامون راه‌های کسب قدرت، شیوه‌های اثرگذاری و همچنین مبارزه با هژمونی رسانه‌ای مدافع غرب می‌پردازد. بهتر است مختصراً، برخی از ویژگی‌های برجسته‌ی ایدئولوژی متن را مرور کنیم. با این توضیح که می‌توان متن جزوه‌ی حاضر را متنی نیهیلیستی نامید، چراکه تأیید سرکش و پرشور متن از تخریب زندگی، از نفی زندگی و ستایش مرگ و نیستی نه تنها به مدد توجیه خشونت، تفسیر عملیات بالی یا بررسی اهداف عملیات نایروبی که توسط تقدس بخشی به کشته‌شدگان عملیات انتحاری نیز صورت می‌گیرد.

## جنگ پسامدرن

یکی از نکاتی که در بررسی متن به وضوح برجسته می‌شود، خصلت پسامدرن جنگ است. جنگی که متن در پی آن است، اصولاً خصایلی پسامدرن دارد، از جمله **مرززدایی** و برهم خوردن آرایش عمودی نیروها به نفع **آرایش افقی نیروهای رزمی**.

در متن، به دو مرحله برای رسیدن به مدیریت توحش اشاره شده است. یک مرحله «هیئت اجرایی توحش» نام دارد و به واسطه‌ی قدرت نیروهای آماده در میدان نبرد و خلاء قدرت حکومت مرکزی به راحتی میسر می‌شود؛ دیگری مرحله‌ی «ایذا و فرسودگی» است. در ص ۱۵ راه‌های بنا نهادن دولت اسلامی مختصراً گذار از مرحله‌ی ایذا و فرسودگی به مرحله‌ی هیئت اجرایی توحش و نهایتاً مرحله‌ی «بنیان‌گذاری دولت» ذکر شده است. نیروها با ایجاد عملیات ایذایی در زمین‌هایی که تحت فرمان‌روایی قدرتی نسبتاً متمرکز است دست به عملیات می‌زنند. این رشته عملیات موجب فرسودگی ارتش و نیروهای امنیتی در درازمدت می‌شود و سرانجام به مدیریت توحش منتهی می‌شود. اشاره‌هایی بسیار مستقیم به عبور از مرزهای تعیین‌شده دیده می‌شود، مرزهایی که باید با عملیات ایذایی آن‌ها را گستراند؛ مثلاً در ص ۱۹: «گستراندن و توسعه دادن عملیات ایذایی علیه دشمن صلیبی- صهیونیست در هر نقطه‌ای از جهان اسلام و حتی خارج از آن، چنانچه مقدور بود. بدین ترتیب، تلاش‌های متحدین دشمن پخش می‌شود و تا بیشترین حد ممکن آن را خشک می‌کند. برای مثال اگر یک تفرجگاه توریستی در اندونزی که صلیبیون مشتری دائمی آن هستند هدف قرار بگیرد، تمامی تفرجگاه‌های توریستی در سراسر جهان به وسیله‌ی نیروهای اضافی باید تامین امنیت شوند، که دو برابر حالت عادی است و افزایش عظیمی در هزینه‌های امنیتی است. اگر بانکی سودجو متعلق به صلیبیون در ترکیه مورد هدف قرار بگیرد، تمامی بانک‌ها در سراسر دنیا باید به‌طور مضاعف محافظت شوند و بحران اقتصادی افزایش می‌یابد. اگر دو نویسنده‌ی کافر در ۲ عملیات خودجوش در دو کشور مختلف کشته شوند، آنها باید هزاران نویسنده‌ی دیگر در ممالک اسلامی را محافظت کنند. به این شکل، گستردگی و توسعه‌ی حلقه‌ی اهداف و عملیات ایذایی که توسط گروه‌های مستقل و کوچک صورت می‌گیرد تکمیل می‌شوند».

مرززدایی تا جایی گسترش می‌یابد که حتی مرزهای تعیین شده توسط قرارداد ۱۹۱۶ در خاورمیانه را بی اعتبار و باطل محسوب می‌کند. گذشته از آن، راهبرد متن، معطوف به گذار از مرزهای بین قاره‌ای نیز می‌باشد. مرز، محدودیتی مدرن محسوب می‌شود که نخستین اقدام، گذار از آن و دستیابی به ورای مرز است.

جنگ مدرن، مبتنی است بر آرایش و نظم عمودی و سلسله‌مراتبی نیروها. در حالیکه، مهم‌ترین ویژگی جنگ پسامدرن، برهم خوردن نظم عمودی و جایگزینی نظم افقی است. نتیجه‌ی چنین تغییری این می‌شود که ارتش‌ها مرکزیت زوده می‌شوند، نیروهای شبه‌نظامی و سازمان‌های نظامی از مرکزیت و بوروکراسی درون سازمانی که بر سلسله‌مراتب تشکیل شده، برخوردار نیستند، در عوض، گروه‌ها و جمع‌های محدودی تشکیل شده‌اند که گاه بدون دستور پذیرفتن از سازمان متبوع دست به عمل می‌زنند؛ لذا نام‌گذاری سازمان القاعده به

عنوان شبکه‌ی القاعده، برآمده از این خصلت شبکه‌ای بودن است. در متن به تفصیل می‌خوانیم که چه نوعی از عملیات را می‌توان بدون دستور گرفتن از مافوق انجام داد، اصولاً عملیات با برد کوچک و متوسط را می‌توان بدون هماهنگی انجام داد، لیکن، عملیات بزرگ مقیاس (مثل عملیات بالی) را باید با هماهنگی با کاردهای ارشد سازمان به انجام رساند.

جارت براکمن، [۱۵] پژوهشگر ضد تروریسم، واژه‌ای را در تحقیقات خود جعل کرده که به خوبی گویای وضعیت پسامدرن جنگ و نحوه‌ی مبارزه‌ی نظامی القاعده و داعش است؛ او افرادی را که فعالانه عضو هیچ گروه یا سازمان سیاسی‌ای نیستند ولی خودانگیخته در راه آرمان‌های سازمان مورد نظر عملیات انجام می‌دهند را **جهادگرایان تفننی** [16] می‌نامد. [۱۷] این افراد، لزوماً آموزش سازمانی مشخصی را از سر نگذرانده‌اند، اما بالقوه یک نیروی سازمانی محسوب می‌شوند. ارتباط آن‌ها با سازمان یا تشکیلات متبوع‌شان، پیش از آن که واجد رسمیت ارگانیک باشد، به گرایش‌های مشترک ایدئولوژیک مربوط می‌شود. در متن می‌خوانیم که افراد و گروه‌های مستقل در سراسر جهان باید اهداف مشخصی را ضربه بزنند و دشمن را در هر نقطه‌ای مورد هدف قرار دهند.

بنای چنین سازمان پسامدرنی بر جهادگرایان و سلول‌های مستقلی استوار است که در متروپل‌ها شروع به اجرای عملیات می‌کنند و دست بر قضا هیچ تعهد سازمانی و شبکه‌ای با مرکزیت مورد نظر ندارند و گاه حتی هیچ آموزش مشخص سیاسی و نظامی‌ای ندیده‌اند. این یعنی غایی‌ترین نمود جنگ پسامدرن.

## بنیادگرا و/یا مدرن

در چنین وضعیتی، که خصلت فرمال چنین جریان‌های ارتجاعی‌ای بی‌نسبت با جریان‌های مترقی نیست، در وضعیتی که تنها مرکزیت‌زدایی و کوچک شدن ساختار دولت، از ویژگی‌های دموکراسی‌های پیشرفته‌ی نولیبرال نیست و حتی معارضان جهانی‌سازی نیز در سازمان‌دهی و تشکلیابی، گرایش به نفی مرکزیت از خود نشان می‌دهند، آیا مجازیم که جنبش‌های جهادی را به‌عنوان بنیادگرا یا ضد مدرن دسته‌بندی کنیم؟

اصولاً کسانی که بر این باورند که جنبش‌های بنیادگرای مذهبی، ضد مدرن‌اند، باور راسخی به دوگانگی غیرقابل حل سنت و مدرنیته دارند. سنت معارض مدرنیته است، سنت ضدیت با هژمونی فرهنگی غرب مدرن است، لذا هر نوع ایستادگی در برابر این هژمونی، نوعاً واپس‌گرایی است. این استدلال ایدئولوژیک تنها به مخدوش ساختن بینش ما نسبت به مسائل عینی‌ای که در جریان است منتهی می‌شود. این استدلال گرایشی به برجسته کردن غرب به عنوان غایتی فراتاریخی دارد. لذا، مخالفت با هژمونی غرب نیز به مخالفتی فراتاریخی تقلیل می‌یابد.

زدوده شدن مرزها و گسترش و فراروی از مرزها، تنها یک خصلت انتزاعی ایدئولوژی نیست. احتمالاً یکی از دقیق‌ترین تعاریف از مرز زدایی را مارکس در گروندریسه بیان می‌کند؛ (مارکس، ۱۳۷۸: ۳۹۶): «سرمایه به چنان سطحی از توسعه‌ی اجتماعی می‌رسد که تمامی مراحل پیشین در مقایسه با آن حکم تحولات صرفاً محلی



را دارند که هنوز مقید و وابسته به کیش طبیعت‌اند. در مرحله‌ی سرمایه‌داری طبیعت به شی در دست بشر، به چیزی سودمند برای بشر تبدیل می‌شوند. ... سرمایه با این گرایش از مرزهای ملی و پیش‌داوری‌های موجود در می‌گذرد و به همه‌ی کیش و آئین‌هایی که در طبیعت به چشم خدا می‌نگریستند و به همه عادات و رسوم کهن آبا و اجدادی پایان می‌دهد».

گرایش سرمایه به گذار از مانع است، سرمایه ذاتاً هیچ مانعی را بر نمی‌تابد. اگر این مانع، مکانی است آن را به مانعی زمانی بدل می‌کند. هیچ مرزی قادر به محدود ساختن کران سرمایه نیست.

گسترش بازار جهانی که از دهه‌ی ۱۹۷۰ شیوه‌ی جدیدی از تولید را پایه‌گذاری کرد، عملاً تمامی مرزهای ملی را زیر پا گذارده است. مرزهای ملی‌ای که پیش از این با هویت‌های ملی خود عجین بودند، نولیبرالیسم گرایش خود به گذار از هویت‌های ملی را نیز به خوبی اثبات کرده است.

نگری و هارت [۱۸]، که در تحلیل نظری‌شان عمیقاً به **گروندریسه** وابسته‌اند، تصویری دقیق نه تنها از جنگ پسامدرن که از پسامدرن بودن جریان‌ات بنیادگرا ارائه می‌دهند. در حقیقت ایراد اساسی پژوهشگرانی که بنیادگرایی را به فرمی سنتی و پیشامدرن تقلیل می‌دهند، نادیده گرفتن عمل واقعی آن‌ها و بستر عمل‌شان است، بستر عملی که به هیچ روی گسسته از پویش‌های سرمایه‌داری معاصر نیست. می‌توان مدعی شد، دست‌کم به لحاظ فرمال جنبش‌های بنیادگرا دقیقاً پست‌مدرن‌اند و محصول دیالکتیکی تحولات متاخر سرمایه‌داری جهانی.

به لحاظ فرمال، شبکه‌ای شدن جنبش‌های اجتماعی فارغ از محتوای آن‌ها، فصل مشترک مقاومت در سطح جهانی است. هرچند که باید در این مورد دقت خاصی به خرج دهیم؛ هرگونه یکسان‌سازی شبکه‌ای ارتجاعی مثل القاعده با جنبش‌های اعتراضی جهانی شدن، خطایی ایدئولوژیک است در ادامه به این موضوع باز می‌گردیم؛ (نگری و هارت، ۱۳۸۷: ۲۶۷) «چرخه جهانی و نوین مبارزات، بسیج امر مشترک است. این چرخه جهانی به شکل شبکه باز و توزیع شده‌ای درمی‌آید که در آن هیچ مرکزی برای اعمال کنترل وجود ندارد و تمام گره‌ها خود را به صورت آزادانه متجلی می‌سازند. کارشناسان می‌گویند القاعده نیز شبکه است، اما شبکه‌ای با ویژگی‌های متضاد: شبکه‌ای مخفی با سلسله‌مراتبی شدید و سخت‌گیرانه و شخصیت محوری فرمانده. سرآخر، اهداف نیز صددرصد متضادند. القاعده به بدن سیاسی جهانی حمله می‌برد تا تحت کنترل مراجع دینی بدن‌های سیاسی و اجتماعی منطقه‌ای و قدیمی‌تر را احیا کند، درحالی‌که مبارزات جهانی شدن بدن سیاسی جهانی را به چالش می‌کشد تا دنیای جهانی آزادتر و دموکراتیک‌تر به وجود آورد. بدیهی است که تمام غول‌ها شبیه هم نیستند».

اما بی‌تردید در همان سطح فرمال، القاعده و جنبش‌های جهادی شبکه‌ای عمل می‌کنند، حتی دولت اسلامی عراق و شام نیز با ساختار دولت‌تشکل یافته، هسته‌های خود در سراسر جهان را می‌تواند در لحظه‌ای خاص فعال

کند. بیعت کردن بوکوحرام در نیجریه شاید یک ژست سیاسی محسوب شود، اما سازمان‌دهی انتقال هزاران نیرو از سراسر جهان به منطقه و عضوگیری از کشورهای اروپایی، گویای آن است که هرچند داعش دولت‌محور دست به عمل می‌زند، اما هنوز به شدت به خصلت شبکه‌ای خود وابسته است.

همان‌طور که در فراز بالا دیدیم، نویسندگان تاکید دارند که شبکه‌ای بودن، فرم اجتناب‌ناپذیر جنبش‌های معاصر جهانی است، فرمی که به مرکزیت زدودگی، استقلال عمل و به لحاظ محتوایی به نوعی از دموکراسی درون‌گروهی منتهی شده است. این خصوصیات محتوایی اما، عمیقاً با ساختار جنبش‌های جهادی در تضاد است و صرفاً شبکه‌ای بودن جنبش جهادی به ترفندی عملیاتی خلاصه می‌شود. نکته این‌جاست که همین فرم، به تنهایی می‌تواند مبین خصلت پسامدرن این جریانات باشد.

سنت یا مدرنیته هنوز پرسش اساسی پژوهشگرانی است که ریشه‌های مادی و عینی برآمدن این جریانات را نمی‌بینند. لذا انتخاب برجسب سنتی و قهقرایی بودن، ساده‌ترین راه‌حل فرار از مواجهه با پرسش‌های اصولی است. مشکل این تفاسیر ابهام‌زا بودن آن‌هاست. (نگری و هارت، ۱۳۸۴: ۱۵۷) «این مشخصه‌ی عمومی بنیادگرایی‌ها، به‌عنوان بازگشت به جهان سنتی یا پیشامدرن و احیای ارزش‌های اجتماعی آن، بیش از آنکه روشنگر باشد، ابهام‌زاست. درواقع، نگره‌های بنیادگرایان در مورد بازگشت به گذشته، عموماً مبتنی بر توهّمات تاریخی است.» این‌که بنیادگرایان چونان سلف صالح عمل می‌کنند و استقرار شریعت که خواست نهایی آنان است هیچ نسبتی با زندگی در عصر حاضر ندارد، تقلیل بنیادگرایی مذهبی به تعصب مذهبی خشن و نادیده گرفتن پیچیدگی صورت‌بندی‌های اجتماعی آن و اصولاً معنادهی به بنیادگرایی تنها به مدد پسوند اسلامی، جملگی روایتی ایدئولوژیک از ماجراست.

(همان، ۱۵۸ و ۱۵۹): «صورت‌های اخیر بنیادگرایی اسلامی را نباید جریان بازگشت به ارزش‌ها و صورت‌های اجتماعی گذشته دانست؛ ... رادیکالیسم‌های اسلامی معاصر، درواقع اساساً بر «تفکر اصیل» و ابداع ارزش‌ها و کردارهای اصیل مبتنی هستند، که شاید پژواک ارزش‌ها و رفتارهای احیاگرایی‌ها و بنیادگرایی‌های دوره‌های دیگر باشد؛ اما درواقع در واکنش به نظم اجتماعی حاضر جهت‌دهی شده است. بنابراین، در همه این موارد «بازگشت بنیادگرایانه به سنت» یک ابتکار جدید است. بنابراین ضربه ضد‌مدرنیستی که بنیادگرایی‌ها را تعریف می‌کند، بهتر است پروژه‌ای پسامدرن تلقی شود نه پیشامدرن. پسامدرنیته بنیادگرایی را اساساً باید در طرد مدرنیته به‌عنوان ابزار هژمونی اروپایی-آمریکایی دانست و از این نظر بنیادگرایی اسلامی درحقیقت یک مورد پارادایماتیک است. ... از این دیدگاه، از آنجا که انقلاب ایران به مثابه حرکتی در جهت انکار قدرتمندانه بازار جهانی بود می‌توان آن را نخستین انقلاب پسامدرنیستی به شمار آورد.»

از این نگاه، تحلیل جنبش‌های جهادی به عنوان جریانات پسامدرنیستی، به معنای درک آنان در وضعیت جهانی و مرز زدوده شده‌ی سرمایه است، درک آنان به عنوان الزام مقررآت‌زدایی از بازارهای تجاری و نتیجه‌ی بی‌کفایت

سازی دولت‌ها است، و احتمالاً به معنای گذار از سرمایه‌داری صنعتی به سرمایه‌داری مالی است، سرمایه‌داری‌ای که بخش مهمی از ارزش آن صرفاً موهومی است!

### خشونت یا قهر انقلابی

در فیلم **مایکل کالینز** [19] به کارگردانی *نیل جردن*، *لیام نیسون*، به ایفای نقش این چریک افسانه‌ای ایرلندی می‌پردازد. *مایکل کالینز*، به تنهایی نبردی نابرابر در مقابل بزرگترین قدرت امپریالیستی جهان یعنی بریتانیا را به پیش می‌برد. این نبرد خشن عموماً با قتل و تخریب و بمب‌گذاری همراه است. در صحنه‌ای کلیدی که *کالینز* و هم‌رزماش در عرشه کشتی در حال صحبت‌اند، به‌طور غیر منتظره‌ای با علت این همه خشونت‌ورزی و اتخاذ یک مشی خشن مبارزاتی آشنا می‌شویم. *کالینز* به رفیق همراهش می‌گوید: «می‌دانی هری، از آن‌ها متنفرم! از بریتانیایی‌ها متنفرم، چون هیچ راه دیگری برای ما باقی نگذارند.»

به‌راستی آیا این ادعای کلی جنبش چپ را می‌توان پذیرفت که کاربرد خشونت، نه یک انتخاب که یک اجبار است؟ مثلاً برای *مایکل کالینز* راه دیگری جز نبرد چریکی باقی نمانده است و او، هیچ راهی جز لوله‌ی تفنگ برای قانع ساختن بریتانیایی‌ها به مذاکره و گفت‌گو نیافته است؟ پس چه خط تمایزی بین مدعای جنبش چپ و جهادگرایان وجود دارد؟! آیا جهادگرایان در توجیه خشونت‌شان (فارغ از ارجاعات مذهبی) استدلالی غیر از این دارند؟ جهادگرایان معتقدند که خشونت سیستماتیک غرب و شنیده نشدن صدای آن‌ها، راهی غیر از مبارزه‌ی خشن برجای نگذارده است. البته این استدلال، به خوبی توسط پروپاگاندای نئولیبرالی نیز تکرار و بازگویی می‌شود. از نظر نولیب‌رال‌ها، جنبش جهادی ادامه‌ی منطقی جنبش چپ است، استراتژی و تاکتیک آن‌ها یکی است و همچنین تعهد جهادگرایان به کاربست خشونت از آموزه‌های چپ است که به خوبی فراگرفته شده و اجرا می‌شود! اگر چپ‌ها دست به خشونت نمی‌برند، امروز از حملات انتحاری داعش و القاعده خبری نبود، چراکه جهادگرایان از مکتب چپ آموختند که خشونت راه‌گشا است!

برای درک بهتر سازوکار خشونت در این متن (و ایدئولوژی جنبش جهادی) بهتر است که مفهوم مدیریت **توحش** را با مفهوم **قهر انقلابی** مقایسه کنیم.

اسلاوی ژیزک، فیلسوف و روان‌کاو اسلونیایی، معتقد است که می‌توان خشونت را اساساً به سه دسته تقسیم‌بندی کرد، خشونت سیستمی، خشونت کنشگرانه، خشونت کنش‌پذیرانه (۱۳۸۹، ص ۹-۸) او معتقد است که خشونت سیستمی، همان چیزی است که به‌طور سیستماتیک در یک ایدئولوژی مشخص در حال اجراست. خشونت کنشگرانه، با فعالیت مستقیم سوژه‌ها انجام می‌شود درست مثل قتل و آزار عینی دیگران. خشونت واکنش‌پذیرانه اما، به واسطه‌ی زبان و از طریق منفعلانه به انجام می‌رسد، هیچ آسیب فیزیکی‌ای در این نوع خشونت دیده نمی‌شود، درست مثل تبعیض نژادی یا توهین به عقاید شخصی.

در این متن دو دسته خشونت به چشم می‌خورد، کنش‌گرانه و واکنش‌پذیرانه. نکته‌ی جالب در این متن، مصادره واژگان و بازتعریف و از محتوا تهی ساختن آنهاست. مثلاً واژه‌ی توحش، در سراسر متن، به هیچ روی باری منفی یا ارزشی نمی‌یابد و در عوض تنها ویژگی‌ای توصیف‌گرانه دارد. این همان خشونت واکنش‌گرانه است که بدون دست یازیدن به هیچ عمل عینی‌ای در خشونت‌ورزی پیش می‌رود.

نمود دقیق و روشن مصادره‌ی واژگان و جرح و تعدیل و قلب آنان، توسط مکانیسم پیچیده‌ی ایدئولوژی را در پیام ابوبکر البغدادی می‌یابیم [۲۰]:

... «تروریسم باور نداشتن به آن شعارها (شعارهای کفار) و باور به الله است. تروریسم بازگشت به قانون الله برای داوری است. تروریسم پرستیدن الله بدان گونه است که او امر کرده. تروریسم نپذیرفتن تحقیر و انقیاد و فرمان‌برداری از کفار است. تروریسم برای مسلمان زیستن چون یک مسلمان، با قدرت و افتخار و رهایی است. تروریسم پای‌مردی بر حقوقات و دست‌نشستن از آنها است»...

این واژگون‌سازی مفاهیم و به دست دادن تعبیری جدید، عملی است که هر ایدئولوژی‌ای خود را مجاب به بازتولید آن می‌سازد. پرسش اما به نسبت این شیوه‌ی ایدئولوژیک ساختن تاریخ با نمونه‌های جنبش چپ است.

قهر انقلابی، مفهومی است که می‌توان آن را در آثار نظریه‌پردازان برجسته‌ی چپ مثل لنین، لوکزامبورگ، لوکاچ و یا بنیامین سراغ گرفت.

والتر بنیامین، در تزه‌های تاریخ [۲۱] به وضوح مساله را به نجات گذشته‌ی تاریخ تأویل می‌کند: «... یک ماتریالیست تاریخی فقط در شرایطی به سراغ موضوعی تاریخی می‌رود که با آن همچون یک مونداد برخورد کند. او در این ساختار، نشانه‌ی نوعی توقف منجی‌گرایانه‌ی وقوع زمان را باز می‌شناسد، یا به بیان دیگر، نوعی بخت و اقبال انقلابی در نبرد برای نجات گذشته‌ی مظلوم».

گذشته‌ای که تا این لحظه امتداد یافته و به انتظار رها شدن نشسته است: «... زمان حال، که در مقام الگوی زمان منجی، کل تاریخ نوع بشر را به واسطه‌ی تلخیصی عظیم در خود گرد می‌آورد، دقیقاً همان بزرگی و منزلتی را دارد که تاریخ نوع بشر در کل کائنات».

وقتی در توصیف فرشته‌ی پل کله می‌گوید: «این همان تصویری است که ما از فرشته‌ی تاریخ در ذهن داریم. چهره‌اش رو به سوی گذشته دارد... فرشته سر آن دارد که بماند، مردگان را بیدار کند، و آنچه را که خرد و خراب گشته است، مرمت و یکپارچه کند»...

بنیامین بر این باور است که اگر قرار است قیامی صورت پذیرد، نقطه‌ی ارجاع این قیام گذشته‌ی تاریخ است، رؤیاهای در هم فروریخته و بر باد رفته: «... در اندیشه‌ی مارکس، این طبقه در مقام آخرین طبقه‌ی به بند

کشیده شده، در مقام آن انتقام گیرنده‌ای ظاهر می‌شود که رسالت رهایی را، به نام نسل‌های بی‌شمار پایمال‌شدگان، به انجام می‌رساند».

اگر تاریخ، تاریخ توحش و بربریت بوده، اگر خشونت و سرکوب نصیب درگذشته‌گان از تاریخ است، پس باید یکبار برای همیشه این خشونت را الغا کرد، تاریخ را از گذشته‌ی توحش خود نجات داد.

نظریه‌پردازان **قهر انقلابی**، کسانی مثل لوکاچ یا والتر بنیامین، مبنای کار خود را بر تاریخ و تعهد به تاریخ استوار ساخته‌اند. لوکاچ در مقاله‌ی معروف خود **تاکتیک و اخلاق** بر این باور است که خشونت انقلابی، اصولاً امری است در حوزه‌ی اخلاق.

لوکاچ بر این باور است که تاکتیک از قبل عملی اخلاقی است (لوکاچ، ۲۳، ۱۳۹۰). «هرکس که در حال حاضر کمونیسم را انتخاب می‌کند لاجرم موظف است در قبال هر زندگی بشری‌ای که در پیکار برای آن از دست می‌رود، دقیقاً همان مسئولیت فردی‌ای را بر دوش گیرد که اگر خودش همه‌شان را می‌کشت، بر دوش می‌گرفت.» (همان، ۲۵)

نگاه لوکاچ به مقوله‌ی تاکتیک، اصولاً نگاهی اگزستانسیالیستی است، این تصمیم هر فرد است! پرسشی است که آگاهانه باید طرح شود و هر فرد شخصاً به آن پاسخ دهد. اتخاذ هر تاکتیکی که مستلزم خشونت باشد، نه تنها خشونت بر ما که خشونت بر غیر ما نیز باید از موضع اخلاق به پرسش گرفته شود؛ آیا این اخلاقی‌ترین عمل ممکن است؟

لوکاچ معتقد است که حتی آنان که خود را دشمن انقلاب می‌دانند نیز باید برای این پرسش پاسخی داشته باشند.

اساس چنین نگاهی به خشونت و تاکتیک انقلابی تنها برآمده از **تاریخی** در نظر گرفتن امر خشونت است. بدین معنا که خشونت تنها به عنوان مرحله‌ای از تاریخ در نظر گرفته شود و با گذار از این مرحله‌ی تاریخ، برای همیشه ناپدید شود. از این جهت خشونت امری **اخلاقی** و در **حوزه‌ی اخلاق** محسوب می‌شود که استثنایی بر قاعده‌ی صلح است.

در مقابل جنین پنداری، خشونت، در این متن، به صورت امری که ذاتاً در حوزه‌ی قانون و سیاست اتفاق می‌افتد در نظر گرفته می‌شود. خشونت امری مدیریتی است که با سیاست و تدبیر درست باید تا به آخر به کار بسته شود. نکته اینجاست که خشونت به کار برده شده در اینجا قرار نیست به عنوان الغا و نفی تاریخی خشونت عمل کند، در عوض باید به عنوان بستری دائمی و پایدار به مدیریت آن پرداخت. خشونت در ایدئولوژی جهادی به امری **فراتاریخی** و پایان ناپذیر بدل می‌شود.

دو دسته خشونت در این متن دیده می‌شود: نخست، خشونت به مثابه امری مدیریتی، دوم، خشونت به مثابه امری پروپاگاندايي. در هر دو صورت، خشونت به عنوان وضعیت هستی‌شناختی بشر به قاعده بدل می‌شود و استثنای خشونت، صلح است. این تعبیر از خشونت عیان‌ترین تعبیر فاشیستی از خشونت است.

## دین

اگر در این متن دقت کنیم، ۴۹۸ بار کلمه خدا یا God به کار رفته است، کلمه اسلام ۱۶۸ بار، کلمه قرآن ۷۸ بار. لیکن، نباید مرعوب ظاهر دینی جزوه شد. تقریباً اکثر استفاده‌ها از این واژگان (خدا) به کار رفته در متن مربوط به اصطلاحات و تعابیر روزمره، مثل انشالله، توکل به خدا، خدا بیامرزدشان و...

می‌توان مدعی شد به قدری که ایدئولوژی متن وام‌دار دنیای معاصر سرمایه‌داری است، وام‌دار سنت اسلامی نیست. اسلام روکشی بر این جریان است.

دین امروزه، خصلتی کاملاً طبقاتی یافته است. قرائت از دین به عنوان امری که متعلق به فرودستان است، فرودستانی که مخالفان سرسخت گسترش آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی و در یک کلام فردگرایی نئولیبرالی محسوب می‌شوند به دین تکیه می‌کنند، چراکه فرودستان هنوز خود را از بند سنت و پیشامدرنیته رها نکرده‌اند، لذا برای پیش برد پروژه‌های اجتماعی گرایش‌های دینی‌شان خطرناک محسوب می‌شود. لذا دین هم به عرصه‌ی نبرد طبقاتی بدل شده است. از سویی فرودستان خود را با دین به عنوان قدرتی نگاه‌دارنده در عصر بی‌قدرتی هم‌راستا می‌سازند، از سویی فرادستان دین را صرفاً نمود پیش‌پاافتاده‌ی سنت و در تضاد با گشایش بازار آزاد درک می‌کنند. گو این که کلیشه‌های دیگری نیز با مفهوم دین همبسته است.

از آن‌جاکه دین تنها وجه ظاهری این جریان ایدئولوژیک محسوب می‌شود، نقد این جریان به واسطه‌ی نقد دین عملی مغرضانه و دور از منطق است. نقد به دین، امروز مترادف شده است با نقد به مدل‌های فراوان دیگر، از جمله نقد به طبقات فرودست جامعه، نقدی همراه با کلیشه‌های نژادپرستانه، نقدی همراه با برجسب‌های پیشاموجود از جمله تقلیل مسائل اصلی به خاورمیانه‌ای بودن و...

## نتیجه‌گیری

وقتی پل برمر [۲۲]، قوانینی را تصویب کرد که آزادترین شرایط ممکن برای گردش سرمایه را در عراق موجب می‌شد، به عواقب آن چندان نمی‌اندیشید و یا شاید هیچ‌کس تصویری از آینده‌ی یک دولت نئولیبرالی در عراق نداشت. خصوصی‌سازی کامل شرکت‌های دولتی، حقوق کامل شرکت‌های عراقی توسط شرکت‌های خارجی، حق خارج کردن تمامی سود از عراق توسط شرکت‌های خارجی و ... هیچ‌یک نشانه‌ای از امروز عراق را به تصویر در نمی‌آورد. اما نتیجه‌ی این خصوصی‌سازی، نتیجه‌ی بی‌کفایت‌سازی دولت تحت قالب نئولیبرال‌سازی دولت به نقطه‌ای رسید که داعش را منجی مکافات و پریشان‌حالی جامعه‌ی عراق سازد. جامعه‌ای که روزی یکی از تحصیل‌کرده‌ترین و قدرتمندترین طبقات متوسط در سراسر خاورمیانه را داشت.

اگر تصور می‌شود که داعش در حال حاضر با همتی بی‌نظیر تنها مشغول سلاخی است، (که البته از اولویت‌های آن نیز هست) کمی زیاده‌روی شده است. داعش خود را متعهد به بازسازی مناطق تحت کنترل ساخته است. تامین آب لوله‌کشی، چیزی که دولت نئولیبرالی عراق نه تاکنون از عهده‌ی تامین‌اش برآمده و نه توان آن را در آینده‌ای نزدیک دارد، از جمله اقدامات خدماتی داعش بوده است. تاسیس خانه‌ی سالمندان، یتیم‌خانه برای حمایت از کودکان بی‌سرپناه، پخش گوشت و مواد خوراکی، تهیه‌ی افطاری رایگان و غذای رایگان، بازسازی پل‌های تخریب شده، بیمارستان عمومی برای کودکان سرطانی (چیزی که در میثاق هیچ دولت نئولیبرالی امروزه وجود ندارد!) و... از جمله اقدامات آن است. برای شرح مفصل‌تر به نشریه‌ی د/بق شماره‌ی دو ص ۳۵، یا نشریه‌ی د/بق شماره‌ی چهار صص ۲۷ تا ۲۹ مراجعه کنید.

پروژه‌ی نولیبیرالی کردن اقتصاد عراق به قدری پیشرفت داشت که بی‌کفایتی دولت در تأمین نیازهای اولیه‌ی شهروندان زمینه‌ساز حمایت از فاشیستی‌ترین جنبش خاورمیانه بدل شد.

داعش و القاعده، فرزندان منطقه‌ای شگفت‌انگیزند. منطقه‌ای که تریلیون‌ها دلار درآمد نفتی داشته است، لیکن هنوز از جمله عقب‌افتاده‌ترین مناطق جهان محسوب می‌شود. منطقه‌ای که ۳۰ سال سیاست‌های اقتصادی نولیبیرالی در آن جا با شدت تمام پیگیری می‌شود، نتیجه‌ی این سیاست اقتصادی، قطبی‌شدن جوامع خاورمیانه و پیدایش دو مطلق است، مطلقاً ثروتمند و مطلقاً فقیر. منطقه‌ای که دولت‌های با فساد مالی و سیاسی در مقیاس‌های عظیم در آن قدرت را رسماً برعهده دارند، دولت‌هایی که به نظامیان و ارتشیان خود اجازه‌ی دخالت نه تنها در سیاست که در اقتصاد می‌دهند. منطقه‌ای که هنوز دخالت‌های امپریالیستی و مرزگذاری‌های نه چندان کهنه‌ی دولت‌های امپریالیستی بر آن زخم می‌زند، هنوز اشغال این کشورها توسط غرب امری موجه و عقلانی محسوب می‌شود.

با وجود سیاهه‌ی بالا و موارد دیگر، باید معترف شد که شناخت و درک القاعده و داعش صرفاً به‌مدد درک ایدئولوژی آنان نه تنها ممکن نیست که گاه منحرف‌کننده نیز هست. ایدئولوژی همیشه به دنبال فریب مخاطب و رد گم کردن است. لذا درک این جریان‌ها، با عدم دخالت دادن سیاست و اقتصاد و زمینه‌های مادی و عینی پیدایی آنها، راه نقد و درک و بررسی را به ناکجا خواهد رساند. درک ایدئولوژی القاعده و داعش ضروری است اما یقیناً کافی نیست.

## منابع

- ژيژک، اسلاوی؛ خشونت، پنج نگاه زیرچشمی؛ علیرضا پاکنهاد؛ نشر نی؛ ۱۳۸۹
- لوکاچ، گئورگ؛ تزه‌های بلوم؛ امید مهرگان؛ نشر ثالث؛ ۱۳۹۰
- نگری، آنتونیو و مایکل هارت؛ امپراتوری؛ رضا نجف‌زاده؛ نشر نی؛ ۱۳۸۴
- نگری، آنتونیو و مایکل هارت؛ انبوه خلق جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری؛ رضا نجف‌زاده؛ نشر نی؛ ۱۳۸۷

The management of savagery: the most critical stage through which the umma will pass; Abi bakr naji; translated by William mccants  
برخی سایت‌های اینترنتی مورد استفاده در مقاله:

- oneindia.com
- washingtoninstitute.org
- alarabiya.net

## پی‌نوشت‌ها

[1] اداره التوحش: اخطر مرحله ستمر بها الامه

[2] به این پیوند مراجعه کنید

[3] Myth of Delusion

[4] برای بررسی دقیق‌تر به مطلب زیر مراجعه کنید:

[http://www.washingtoninstitute.org/uploads/Documents/pubs/ResearchNote\\_20\\_Zelin.pdf](http://www.washingtoninstitute.org/uploads/Documents/pubs/ResearchNote_20_Zelin.pdf)

[5] <http://www.mashreghnews.ir/fa/news/110524>

[6] [http://www.nytimes.com/2014/06/12/world/middleeast/iraq.html?\\_r=0](http://www.nytimes.com/2014/06/12/world/middleeast/iraq.html?_r=0)

[7] برای نمونه، از همکاری و پشتیبانی افسران بعث و جنگ‌جویمان داعش به این پیوند مراجعه کنید:

[8] <http://www.counterextremism.com/people/abu-ayman-al-iraqi>

[9] برای شناخت افراد کلیدی کادر رهبری داعش که سابقه‌ی حضور در ارتش صدام را داشته‌اند به

این پیوند نگاه کنید

[10] <http://english.al-akhbar.com/content/syria-al-nusra-front-declares-war-isis>

[11] <http://english.al-akhbar.com/node/18940>

[12] [http://www.washingtonpost.com/world/middle\\_east/al-qaeda-disavows-any-ties-with-radical-islamist-isis-group-in-syria-iraq/2014/02/03/2c9afc3a-8cef-11e3-98ab-fe5228217bd1\\_story.html](http://www.washingtonpost.com/world/middle_east/al-qaeda-disavows-any-ties-with-radical-islamist-isis-group-in-syria-iraq/2014/02/03/2c9afc3a-8cef-11e3-98ab-fe5228217bd1_story.html)

[13] قطب، سید (۱۳۹۰): نشانه‌های راه، ترجمه محمود محمودی، تهران، نشر احسان.



[14] <http://www.theguardian.com/world/2015/feb/08/isis-islamic-state-ideology-sharia-syria-iraq-jordan-pilot>

[15] <http://jarretbrachman.net/>

[16] Jihobbyist

[17] [http://www.oneindia.com/2010/03/20/counterterrorism-experts-say-jihad-jane-represents-athreat.html?utm\\_source=feedburner&utm\\_medium=feed&utm\\_campaign=Feed%253A+oneindia-all-news+%2528Oneindia+-+News%2529](http://www.oneindia.com/2010/03/20/counterterrorism-experts-say-jihad-jane-represents-athreat.html?utm_source=feedburner&utm_medium=feed&utm_campaign=Feed%253A+oneindia-all-news+%2528Oneindia+-+News%2529)

[18] انبوه خلق: جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری؛ آنتونیو نگری و مایکل هارت، ترجمه رضا نجف‌زاده، نشر نی، ۱۳۷۸

[19] [http://en.wikipedia.org/wiki/Michael\\_Collins\\_\(film\)](http://en.wikipedia.org/wiki/Michael_Collins_(film))

[20] A Message to the Mujahidin and the Muslim Ummah in the Month of Ramadan

Abu Bakr Al-Husayni Al-Qurashi Al-Baghdadi

July 1, 2014 From Jihadology.net/

[21] تزهایی درباره‌ی فلسفه‌ی تاریخ؛ والتر بنیامین؛ ترجمه مراد فرهادپور؛ ارغنون شماره ۱۱ و ۱۲

[22] برای بررسی بهتر به تاریخ مختصر نئولیبرالیسم نوشته‌ی دیوید هاروی رجوع کنید. صص ۱۴ تا ۱۶.